

تغییر ساختار ارتش آمریکا، چرا و چگونه*

ترجمه و تلخیص: علی اکبر کمالی*

چکیده

تحولات مهم چند دهه آخر قرن بیستم مانند تغییرات راهبردی در عرصه بین‌المللی، بیشتر از فضا و فضای مجازی (Cyberspace)، رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ایجاد مأموریت‌های قرن بیست و یکمی خود نیازمند تغییرات گسترده ساختاری است. بی‌تردید تغییر ساختار پیشرفته‌ترین ارتش دنیا که بیشترین بودجه نظامی را دارد، بدون برنامه‌ریزی دقیق و همه‌جانبه امکان‌پذیر نیست. این امر نیازمند استفاده از فن‌آوری‌های نوین، برنامه‌های عملیاتی جدید و سازماندهی ساختارها جهت اداره جنگ از راه‌های فوق‌العاده نوین است. ارتش آمریکا هم اکنون چشم‌انداز تغییر ساختار نظامی تا سال ۲۰۲۰ را ارائه داده است. در این چشم‌انداز برای هر یک از بخش‌های سه‌گانه ارتش یعنی نیروی دریایی، نیروی زمینی و نیروی هوایی برنامه‌های جداگانه‌ای در نظر گرفته‌اند. در این نوشتار مهمترین مواردی که ارتش آمریکا باید در برنامه تغییر ساختار خود مدنظر قرار دهد، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژگان: ارتش ایالات متحده، تغییر ساختار، فن‌آوری نظامی، راهبردهای نظامی،

مأموریت‌های نوین نظامی

* دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، محقق و پژوهشگر

** این مقاله ترجمه و تلخیص از کتاب زیر است:

Hanse Binnendijk, *Transforming America's Military*, Washington D.C.: Defense University Press, 2002.

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاشناسی، سال پنجم و ششم، شماره‌های ۱ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، صص ۸۸-۶۱.

کتاب «تغییر ساختار ارتش آمریکا» مجموعه‌ای از ۱۵ نوشتار است که برای توضیح ابعاد گوناگون تغییر ساختار ارتش ایالات متحده جهت انجام بهتر مأموریت‌های قرن بیست و یکمی این ارتش تدوین شده است. این نوشتارها در چهار بخش سازماندهی شده‌اند. در بخش نخست با عنوان «مبانی تغییر ساختار»، علل اصلی لزوم تغییر ساختار نظامی با توجه به مأموریت‌های تازه، فن‌آوری‌های جدید و تحولات راهبردی نوین در سه نوشتار بررسی شده است. بخش دوم با عنوان «تغییر ساختار نیروها»، میزان پیشرفت هر یک از بخش‌های ارتش آمریکا در برنامه تغییر ساختار را در سه نوشتار مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. در بخش سوم با عنوان «هماهنگ ساختن برنامه‌های نظامی در حال تغییر»، نحوه نزدیکی و هماهنگی برنامه‌های در دست اجرای بخش‌های مختلف ارتش ایالات متحده و فاصله‌ای که این طرح‌ها بین توانایی‌های ارتش ایالات متحده و متحدانش به وجود آورده، در سه نوشتار مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. بالاخره در بخش چهارم با عنوان «ابعاد دیگر تغییر ساختار»، شش نوشتار آمده که در آنها چشم‌اندازهای وسیع‌تر در زمینه تغییر ساختار نظامی، به ویژه پس از حمله ۱۱ سپتامبر بررسی شده‌اند. بی‌تردید آرایه خلاصه‌جمعی از مطالب این کتاب ۳۹۰ صفحه‌ای در یک نوشتار کار دشواری است، با این حال تلاش شده تا تصویری روشن از مهمترین مباحث این کتاب ارائه شود. به علاوه، توضیحات مفید گردآورنده نوشتارها که در دیباچه ارائه شده، ما را در این امر یاری می‌رساند.

دیباچه

تغییر ساختار نظامی، اقدامی در جهت ایجاد و مهار یک دگرگونی عمده یا نوعی انقلاب در امور نظامی است. این امر نیازمند توسعه فن‌آوری‌های جدید، برنامه‌های عملیاتی و سازماندهی ساختارها جهت اداره جنگ از راه‌های بسیار نوین است. ارتش ایالات متحده عهده‌دار چنین تغییری ساختاری است تا بتواند مأموریت‌های قرن بیست و یکمی خود را به بهترین نحو انجام دهد. بی‌تردید یک تغییر ساختار نظامی مناسب می‌تواند امتیازات مهمی در برابر

دشمنان بالقوه به همراه بیاورد، با این حال این روند خطراتی نیز به همراه دارد که اگر به طور مناسب با آن برخورد نشود، ممکن است تواناییهای نظامی را به شکل خطرناکی تضعیف نماید. مجموعه مباحث این کتاب با تکیه بر آزمونهای مطمئن، تغییر ساختاری هدفمند و حساب شده‌ای را پیشنهاد می‌کند، در حالی که برخی راهبردهای استراتژیک خطرناک، اموری چون تغییرات فن‌آوری را در نظر نمی‌گیرند. از نظر ما، در هرگونه تغییر ساختاری باید تلاش همه نیروها با یکدیگر در نظر گرفته شده و هماهنگ شوند. به علاوه، ایالات متحده نباید متحدان خود را فراموش کند. تغییر ساختار موفق آن است که شامل دفاع از وطن در همه ابعاد آن از جمله فضا و فضای مجازی (Cyberspace) شده و اصلاحات ضروری در روند تهیه سلاحهای مورد نیاز و پشتیبانی نیروها را فراموش نکند. از نظر تاریخی، برخی دگرگونیهای اساسی در امور نظامی تأثیر عمده‌ای بر جامعه و ماهیت جنگ داشته است. به عنوان مثال، استفاده مؤثر از رکاب در قرن هشتم میلادی، ساخت توپهای قوی در قرن پانزدهم و پیدایش کشتیهای مسلح به توپخانه در قرن شانزدهم که باعث گسترش استعمار اروپا گردید. همچنین پیدایش سلاحهای اتمی که موجب ایجاد جنگ سرد شده و برای حدود چهار دهه به عنوان قدرتمندترین سلاح تهاجمی سیطره داشت. البته تمام تلاشها برای ترکیب فن‌آوریهای تازه با برنامه‌های عملیات نظامی موفق نبوده‌اند. به عنوان نمونه، در دهه ۱۹۵۰ ایالات متحده تغییر ساختار نظامی خود را بر مبنای تواناییهای اتمی جدید خود قرار داد. سلاحهای تاکتیکی اتمی به بسیاری از واحدهای نظامی ارسال شد. اما در نیمه دهه ۱۹۶۰، آشکار شد که حتی استفاده محدود از این سلاحها به خاطر کشتار دسته جمعی، سیاست تنش زدایی و افکار عمومی جهانی ممکن نیست. به این ترتیب، نیروی نظامی که در دهه ۱۹۵۰ حول محور سلاحهای اتمی شکل گرفت، در جنگ ویتنام بدون آن حضور یافت. این درسی است که باید مورد توجه همه افرادی که به دنبال تغییر ساختار نظامی هستند، باشد.

امروزه تغییر ساختار نظامی مبتنی بر فن‌آوریهای نوین بسیاری است که شاید مهمترین آنها فن‌آوری اطلاعات (Information Technology) باشد. تأثیر اطلاعات در صحنه نبرد نخستین بار در طول عملیات توفان صحرا (Desert Storm) با به کارگیری سلاحهای هجومی

جدید و بسیار دقیق آشکار شد. دو سال بعد، آلومین و هایدی تافلر متذکر شدند که ملتها آنچنان که تولید ثروت می کنند، می جنگند. چنان که عصر کشاورزی و صنعتی هر کدام نوع خاصی از جنگ داشتند، عصر اطلاعات نیز نیازمند تغییر ساختار به سوی شکل نوینی از جنگ مبتنی بر اطلاعات (Information-based) است. در نیمه دهه ۱۹۹۰، وزارت دفاع ایالات متحده چشم انداز تغییر ساختار نظامی تا سال ۲۰۲۰ را ارایه داد تا تغییرات مورد نیاز در عصر اطلاعات را مشخص کند. محور اساسی در این طرح آن بود که ارتش ایالات متحده قادر خواهد بود از نظامهای جدید مبتنی بر قدرت آتش سلاحهای دوربرد دقیق استفاده کند و نیازی به عملیتهای طولانی و استفاده از سلاحهای انبوه علیه دشمن ندارد.

قدرت آتش آمریکا باعث خواهد شد که نیروهای دشمن به طور هم زمان نابود شده و نیازی به حمله های مداوم و طولانی نباشد. در این طرحها علاوه بر قدرت تحرک، سرعت و اطلاعات از مفاهیم کلیدی هستند. تلاش برای تغییر ساختار نظامی ایالات متحده در دولت کلینتون آغاز شد، اما در دوره بوش سرعت گرفت. در سال ۲۰۰۱ اهداف جدیدی برای تغییر ساختار در نظر گرفته شد که حفاظت از میهن و شبکه های اطلاعاتی آن، برنامه ریزی و حفظ قدرت در محلهای دور دست و فن آوری فضایی از مهمترین آنها بودند. اما حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث تغییر و تحولاتی در عناصر مربوط به دفاع از میهن شد. در اواخر سال ۲۰۰۱ بودجه جدیدی برای تغییر ساختار اختصاص داده شد و وزارت دفاع تغییر ساختاری عمده ای را معین کرد. در این دوره هر یک از بخشهای ارتش برنامه های عملیاتی جدیدی برای اجرا تا سال ۲۰۲۰ طراحی کردند. تمرکز نیروی دریایی بر نبردهای شبکه محور (Network-centric) قرار گرفت که در آن فن آوری اطلاعاتی نیروها را به صورت دیجیتالی به یکدیگر متصل می سازد. تمرکز نیروی هوایی بر عملیتهای تخریب مبانی (Effects-based) قرار گرفت که در آن نحوه تخریب ارتباطات بین عناصر سیاسی و اقتصادی دشمن با کمترین تخریبهای حاشیه ای مد نظر بود. نیروی زمینی هم بر عملیتهای سریع و دقیق تأکید کرد که مبنای آن رسیدن سریع به صحنه نبرد و انجام عملیات قبل از آن بود که دشمن بتواند واکنشی نشان دهد. عناصر اصلی این سه راهبرد با یکدیگر ترکیب شده اند. مباحث این کتاب برای آن

ارایه شده تا نشان دهد که از این به بعد چه باید کرد. البته قبل از ورود به بحث باید به این امر توجه داشت که حتی انجام موفقیت آمیز تغییر ساختار نظامی نیز می تواند خطرهای جدیدی به وجود آورد. نخست اینکه، اگر به نظر برسد که نیروی نظامی آمریکا قادر خواهد بود با هزینه اندک به پیروزی برسد، ممکن است جنگ بر دیپلماسی ترجیح داده شود. این وضعیت موجب نظامی شدن نادرست سیاست خارجی آمریکا می شود، در حالی که جنگ باید همواره به عنوان آخرین ابزار مورد استفاده قرار گیرد. دوم اینکه، مواردی وجود دارد که حتی با تغییر ساختار نیز نمی توان همیشه جلوی آنها را گرفت، بنابراین، رهبران باید این محدودیتها را فهمیده و بی احتیاطی نکنند. حمله تروریستی به منافع آمریکا، جنگیدن در برخی مناطق حساس و مقاومتهای پراکنده دشمنان بزرگی که در صحنه نبرد شکست خورده اند، اما نمی خواهند تسلیم شوند، از جمله این موارد است. سوم اینکه، توانایی بسیار زیاد آمریکا ممکن است موجب کاهش نیاز آن به متحدان شده و تمایل به انجام جنگ به تنهایی را افزایش دهد. این روند می تواند به انزوای دیپلماتیک منجر شود. بالاخره اینکه، تسلط نظامی ایالات متحده می تواند منجر به خشم سایر کشورها شده و باعث اتحاد دشمنان بیشتری گردد. البته هیچ یک از این خطرها باعث نمی شود تا تلاشها برای ایجاد بهترین ارتش ممکن متوقف شود، اما برخورد با این موارد نیازمند احتیاط رهبران سیاسی و دیپلماتیک آمریکا است. در مجموع، پرسش اصلی چنین است: آیا تغییر ساختار، ارتش ایالات متحده را قادر می سازد تا موقعیت خود را به عنوان بهترین نیروی جنگنده در جهان حفظ کند؟ پاسخ مثبت است، اما تنها در صورتی که تغییر ساختار به صورت عاقلانه و مؤثر انجام شود و محدودیتهایی که همواره در مورد استفاده از قدرت نظامی وجود دارد، در نظر گرفته شود. با توجه به این نکات است که ما در پی پیدا کردن موارد ضروری تغییر ساختار ارتش ایالات متحده در اوایل قرن بیست و یکم هستیم.

۱. ارزیابی مأموریتهای تازه

بررسیها نشان می دهد در تهیه برنامه های راهبردی دفاعی برای قرن بیست و یکم، تاکنون اولویتها براساس اهداف و منافع ملی مشخص شده و فهرست پیش بینی شده دقیقی از

مأموریت‌های احتمالی دیده نمی‌شود. در حالی که بدون پیش‌بینی و شناخت دقیق مأموریت‌های مورد انتظار، برنامه‌های دفاعی نمی‌توانند به صورت ملموسی پیش بروند. در واقع، اگر مأموریت‌های نظامی احتمالی ایالات متحده در قرن بیست و یکم مشخص شوند، براساس آن می‌توان در مورد اندازه، خصوصیات و ساختار نیروی ارتش آمریکا تصمیم گرفت. با توجه به این حقایق، سام تنگردی (Sam Tangredi) در فصل اول توضیح می‌دهد که تصمیمات مربوط به تغییر ساختار، باید با توجه به اولویت‌هایی که اهداف و مأموریت‌ها را مشخص می‌سازند، اتخاذ شوند؛ زیرا افزایش توانایی در انجام مؤثرتر مأموریت‌های ضروری همراه با زیانهای کمتر، هدف اصلی تغییر ساختار نظامی است. از نظر تنگردی، نگاهی به انتظارات مردم آمریکا از نیروهای نظامی در آغاز قرن بیست و یکم نشان می‌دهد که در میان این انتظارات تناقض‌های بسیاری وجود دارد. به دنبال پایان جنگ سرد این احساس عمومی به وجود آمد که زمان درگیری‌های نظامی در سطح جهان به پایان رسیده است. به علاوه، انجام عملیات «توفان صحرا» و عملیات در کوزوو این انتظار را ایجاد کرد که فن‌آوری‌های برتر نیروهای مسلح می‌تواند به نبردهای نه‌چندان طولانی با تلفات تقریباً اندک منجر گردد. اما این امر، پس از واقعه یازدهم سپتامبر و آغاز روند تهدیدهای مستقیم و کوچک علیه امنیت آمریکا دچار دگرگونی شد. در این میان با گسترش روند جهانی شدن، تهدیدهای جدیدی مانند تروریسم غیردولتی (non-State Terrorism)، جنایت‌های بین‌المللی و حتی تخریب‌های زیست‌محیطی نیز اهمیت بیشتری در برنامه‌های حفظ امنیت ملی پیدا کرده‌اند. به این ترتیب، مشخص کردن دقیق مأموریت‌های مورد انتظار از ارتش ایالات متحده در دهه‌های آینده کار ساده‌ای نیست. با این وجود، امروزه این دیدگاه کلی تا حد زیادی مورد پذیرش واقع شده که در آینده نیازی به جنگ‌های شدید و طولانی نیست و ایالات متحده نیروی نظامی قوی و مقتدری نیاز دارد که نیروهای دشمن را با حمله‌های سریع و کوتاه‌نابود ساخته و ایالات متحده را از هرگونه حمله تروریستی محفوظ دارد.

از نظر تنگردی، نکته مهم و قابل توجه برای شناخت و اولویت‌بندی مأموریت‌های احتمالی نیروهای نظامی ایالات متحده در آینده، توجه به مدل مورد استفاده برای این امر

است. در طی جنگ سرد و حتی در دو دهه پس از آن، اولویتها در این زمینه با توجه به مدل «طیف درگیری» (Spectrum of Conflict) مشخص می شدند. در این مدل دو محور اساسی و قابل توجه «سطح خشونت» (Level of Violence) و «احتمال وقوع آن» (Probability of Occurrence) بودند. در این میان، وقوع تحولات گسترده در سطح بین المللی از جمله فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیمان ورشو باعث گردید که این مدل کارایی خود را تا حد زیادی از دست بدهد. در واقع، امروزه نیروهای نظامی با مأموریت‌های تازه‌ای چون حفظ صلح، «ایجاد صلح» (Peace Enforcement)، رساندن کمک‌های انسانی، عملیات ایجاد ثبات، عملیات نظامی غیر از جنگ و عنوانی از این دست روبه‌رو هستند. بنابراین، مناسب است که برای مشخص ساختن اولویتها در این زمینه مدل جدیدی با عنوان «سلسله مراتب مأموریتها» (Hierarchy of Missions) اتخاذ شود. در این مدل نخستین گام برای تهیه سلسله مراتب (Survival)، اساسی (Vital) و ارزشمند (Value) است. در واقع، باید برای هر یک از این اهداف مأموریت‌های خاصی در نظر گرفت. به عنوان نمونه، حفظ و حیات ملت، یکپارچگی ارضی کشور و امنیت اقتصادی جزو منافع حیاتی کشور هستند که برای حفظ آنها باید مهمترین مأموریت‌های نظامی با قدرتمندترین سلاحها در نظر گرفته شود. تنگدلی با برشمردن مفصل مصادیق سه دسته مذکور، تلاش می کند تا سلسله مراتب مأموریت‌های مورد نیاز برای هر سه دسته را مشخص سازد. از نظر وی، راهبرد نظامی کشور و چشم انداز برنامه های دفاعی آتی تا سال ۲۰۲۰ باید بر این اساس مورد تجدید نظر قرار گیرند؛ زیرا تاکنون تنها تأکید بر انجام عملیات‌های عمده برای برخورد با نیروهای تهدید کننده نظامی بزرگ مورد توجه بوده اند.

۲. مهار فن آوریهای نوین (Harnessing New Technologies)

فن آوری مهمترین عامل زمینه ساز تغییر ساختار نظامی است. در فصل دوم توماس هون (Thomas Hone) و نورمن فریدمن (Norman Friedman) نحوه تأثیر فن آوریهای نوین در عرصه نظامی را مورد بررسی قرار می دهند. آنها ۹ مشخصه مهم فن آوریهای نوین جنگی را چنین می دانند:

۱. سازمانهای نظامی که قصد اخذ و ایجاد فن آوریهای نوین جنگی را دارند باید توجه کنند که اخذ فن آوریهای جدید غیرنظامی نظیر بی سیمها برای استفاده نظامی کافی نیست، بلکه آنها باید این فن آوریها را با تجربیات کسب شده از صحنه های نبرد همراه سازند؛

۲. فن آوری چیزی است که به طور حساب شده و با تلاش انسانی که داخل سازمانهای پیچیده کار می کنند، توسعه می یابد. بنابراین، این تصور که تلاش اشخاص منفرد در این زمینه راه گشا است، درست نمی باشد؛ ۳. فن آوری نوین برای سازمانهای نظامی مفید نخواهد بود مگر آن که اعضا این سازمانها رهنامه خاصی را برای به کارگیری هر یک از اختراعات جدید در سلاحهای خود برنامه ریزی کنند؛ ۴. فن آوریهای نظامی مهم اغلب به طور هم زمان میان ملل مختلف رشد می یابند. به عنوان نمونه، بررسی تاریخچه رادار نشان می دهد که فن آوری قبل از جنگ جهانی دوم در هشت کشور مختلف به وجود آمد. در این میان، این مسئله مطرح می شود که کدام کشور می تواند از فن آوری جدید به عنوان ابزار جنگ استفاده کند؛ ۵. هیچ تضمینی وجود ندارد که یک محصول فنی جدید که در آزمایشگاه ایجاد شده، مورد توجه مسئولان قرار گرفته و روی آن سرمایه گذاری شود؛ ۶. توسعه و استفاده از فن آوری می تواند منجر به پیدایش نتایج تازه و غیر قابل پیش بینی شود. برای نمونه، تولید توربینهای کوچک و قوی به عنوان موتور باعث شد که حجم و اندازه موشکهای کروز به شدت کاهش یابد و امکان پرتاب آنها توسط هواپیما فراهم شود؛ ۷. به دست آوردن فن آوری مدرن کافی نیست، بلکه باید صنایع نظامی مناسبی وجود داشته باشد تا فن آوریهای نوین را در سلاحهای مختلف به کار گیرد؛ ۸. ممکن است هر دو جناح یک نبرد وسیله جدیدی را در اختیار داشته باشند - مانند فن آوری دید در شب در جنگ عراق و آمریکا - اما نیروهای نظامی بهتر آموزش دیده می توانند آن را به طور مؤثرتری مورد استفاده قرار دهند؛ ۹. استفاده از فن آوریهای مدرن و سلاحهای جدید ممکن است در عمل مشکلاتی برای نیروها ایجاد کند. بنابراین، ارتش باید قبل از استفاده از هر نوع سلاح جدید، نمونه های متعددی از آنها را در عملیتهای مختلف مورد امتحان و آزمایش قرار دهد. در نهایت باید توجه داشت که به کارگیری فن آوریهای نوین در درازمدت موجب تحول جدی سلاحهای جنگی می شود. به عنوان نمونه،

تولید سه نسل هوایماهای جنگنده شکاری باعث شده که قابلیت‌های آنها به تدریج افزایش فوق‌العاده‌ای بیابد. هون و فریدمن در این فصل با ارایه جدول‌های متعددی نحوه استفاده از انواع فن‌آوری‌های کنونی و در حال ظهور را در حوزه‌های مختلف نظامی مورد بررسی قرار می‌دهند. این فن‌آوری‌ها می‌توانند باعث تحولات جدی در بخش‌های سه‌گانه ارتش شوند. تولید انواع سلاح‌های لیزری و رایانه‌ای، هوایماهای بدون سرنشین، سلاح‌های فضایی و سلاح‌های ضدماهواره‌ای نمونه‌ای از این جنگ افزارهای جدید هستند. در مجموع، نشان داده می‌شود که در روند تغییر ساختار باید دقت کرد که فن‌آوری‌های نوین چه فایده‌ای برای ارتش دارند؟ چگونه می‌توان با تحقیق و توسعه آنها را در انواع سلاح‌ها به کار برد؟ چگونه می‌توان بخش‌های مختلف ارتش را برای استفاده مؤثر از این وسایل تشویق کرد؟ و چگونه می‌توان نیروها را برای استفاده از توانایی‌های جدید آموزش داد؟ بی‌تردید هیچ‌یک از این موارد را نمی‌توان نادیده گرفت.

۳. انتخاب یک راهبرد (Choosing a Strategy)

برای تغییر ساختار ارتش ایالات متحده در سال‌های آینده، پاسخگویی این ارتش به مأموریت‌های جدید و استفاده از قابلیت‌های فن‌آوری‌های نوین، چه راهبردی باید اتخاذ شود؟ چه مبانی فلسفی، اهداف و اعمالی باید در نظر گرفته شود تا نیروهای ایالات متحده برای آینده آماده شوند؟ بی‌تردید تغییر ساختار آن قدر مهم است که نمی‌توان انجام آن را به شانس یا سیاست‌های مبهم سپرد. به همین دلیل، هانس بینندیک (Hans Binnendijk) و ریچارد کاکلر (Richard Kugler) در فصل سوم به دنبال پاسخگویی به این گونه پرسش‌ها هستند. تلاش ایشان برای تعیین یک راهبرد مناسب در این فصل در چهار بخش انجام شده است. نخست، بررسی ماهیت تغییر ساختار؛ دوم، تجربه تاریخی ایالات متحده در این زمینه در طول قرن بیستم و به ویژه تجربیات جنگ جهانی دوم و جنگ ویتنام؛ سوم، تحلیل راهبردهای اصلی برای تغییر ساختار و چهارم، ارایه برنامه مناسب برای این کار.

از نظر بینندیک و کاکلر، تغییر ساختار به طور طبیعی در پاسخ به تغییر شرایط راهبردی

در خارج یا تغییرات ضروری در داخل و یا ترکیبی از هر دو روی می دهد. البته تغییر ساختار به معنی تغییرات ساده مانند تهیه سلاحهای جدید نیست، بلکه تغییرات بسیار عمیق در کلیه سطوح مورد نظر است. امروزه این تغییر ساختار باید با تحولات عصر اطلاعات هماهنگ باشد و کلیه فن آوریهای نوین مانند رایانه و نظامهای اطلاعاتی در آن مورد استفاده قرار گیرند. در این میان، ایالات متحده باید از تجربیات تاریخی خود در تغییر ساختارها در طول قرن بیستم و یاحتی در طول دوران عصر صنعتی استفاده کند. این تجربیات نشان می دهد که مهمترین راهبردهای مورد استفاده تاکنون را می توان در دورا هبرد بسیار متمایز اصلاحی (Evolutionary) و انقلابی خلاصه کرد. راهبرد نخست، خواهان اصلاحات آهسته و پیوسته؛ یعنی به کارگیری سلاحهای جدید و تغییر تدریجی ساختارهای ارتش در درازمدت است. اما راهبرد دوم بر عکس خواهان نوعی «پرش به جلو» (Leap ahead) و اتخاذ روشهای سریع تر، متهورانه تر و پرخطرتر است. در این راهبرد با به کارگیری فن آوریهای بسیار پیشرفته و تغییرات بنیادی، ساختار ارتش در عرض ۱۰ تا ۲۰ سال به طور کلی دگرگون می شود. دو محقق مذکور با بررسی مفصل این دورا هبرد پیشنهاد می کنند که ایالات متحده باید ترکیبی ملایم از این دو راهبرد را اتخاذ کرده و به دنبال یک تغییر ساختار هدفمند و محاسبه شده باشد.

۴. اقدامات نیروی زمینی

تغییر ساختار و تحولات نیروی زمینی ارتش ایالات متحده، موضوعی است که «توماس مک ناگر» (Thomas L. Macnagher) و «بروس ناردولی» (Bruce Nardulli) در فصل چهارم به بررسی آن پرداخته اند. در حال حاضر، نیروهای زمینی مهمترین و جامع ترین تلاش برای تغییر در یک قرن گذشته را دنبال می کنند که موجب انقلابی در تواناییهای قدرت نیروی زمینی خواهد شد. در واقع، مأموریتهای این نیروها پس از جنگ سرد به میزان بسیار زیادی تغییر یافته و از شکار تانک در جلگه های اروپا به عملیات سریع و دقیق علیه تهدیدات موجود در سرزمینهای دور دست و صعب الوصول تبدیل شده است. نیروی زمینی از این پس باید نه فقط برای جنگ، بلکه برای عملیتهای مختلف نظیر حفظ صلح و مداخله بشردوستانه آماده

باشد. در مجموع، واقعیت‌های راهبردی بعد از جنگ سرد، به ویژه این واقعیت که مأموریت‌های مختلف در محلهای غیرقابل پیش بینی در راه است، تغییر ساختار نیروی زمینی را ضروری می‌سازد. در این دوره فن‌آوره‌های تازه به ویژه فن‌آوره‌های اطلاعاتی و ارتباطی تغییر ساختار نیروی زمینی را راحت‌تر ساخته است. نیروی زمینی از دهه ۱۹۹۰ دیجیتال شدن را تجربه کرده، رایانه را به خودروهای توپدار خود وارد کرده و رسته‌های نوپا ایجاد نموده تا بخشی از مشکلات و ابهام‌های صحنه نبرد را کاهش دهد. در سال ۲۰۰۱، نخستین یگان، کاملاً دیجیتالی ارتش تشکیل شده است. فن‌آوره‌های اطلاعاتی و ارتباطی باعث افزایش دقت و هدایت دقیق آتش سلاح‌های مختلف از جمله تانک‌ها می‌شود. هدف ارتش از این اقدامات به دست آوردن توانایی زیر نظر گرفتن دقیق اقدامات دشمن است تا قبل از هرگونه حمله‌ای به واحدهای ارتش آمریکا از آن جلوگیری شود. باید سرعت، کیفیت و توانایی تجهیزات تشخیص دهنده را با فن‌آوره‌های جدید بالا برد تا فاصله زمانی میان شناخت هدف و شلیک مستقیم یا غیرمستقیم به آن به حداقل ممکن برسد. استفاده از سلاح‌های خودکار، «نظام‌های روباتیک» (Robatic Systems)، خودروها و تانک‌های بدون سرنشین و غیره از برنامه‌های آینده نیروی زمینی است که می‌تواند ضمن کاهش تلفات، باعث افزایش کارایی نیروها گردد. افزایش سرعت حمل و نقل نیروها و تجهیزات نیز از دیگر برنامه‌های در دست مطالعه ارتش است. از دیگر اقدامات مناسب ارتش برای تغییر ساختار نیروها، تقسیم تغییرات و انجام آن در سه سطح موازی است. در حال حاضر، هدف اصلی ارتش تربیت نیروی مطلوب و مورد نیاز است، اما تا آن زمان حفظ دو دسته نیروی دیگر شامل یک نیروی موقت برای میان مدت و حفظ بخشی از نیروهای موجود جهت محافظت از خطرات احتمالی ناشی از تغییر ساختار در دو نیروی دیگر، در دستور کار قرار دارد. مسئله مهم دیگر برای نیروهای ارتش به دنبال سیاست اعلام جنگ با تروریسم، بازنگری اساسی در رابطه این نیروها با نیروهای گارد ملی، واحدهای احتیاط و سایر نیروهایی است که وظیفه حفاظت از میهن را بر عهده دارند. در واقع، نیروهای ارتش باید توانایی انجام مأموریت‌های جدید و کمک به نیروهای دیگر در برخورد با هر نوع حادثه تروریستی را نیز داشته باشند.

۵. نیروی دریایی و نبرد شبکه محور

در عصر، کنونی بی تردید مأموریت‌های نیروی دریایی - شامل کلیه کشتیها و زیردریاییها - نسبت به زمان جنگ سرد و پس از آن دگرگونی اساسی یافته است. در طی جنگ سرد مأموریت اصلی آنها کنترل دریاهای آزاد بود، در حالی که مأموریت اصلی آنها در حال حاضر آماده ساختن حمله به سواحل است. به علاوه، نیروی دریایی به بخش دایمی از نیروهای هوایی تبدیل شده و هر کشتی یا ناوی به عنوان سکوی پایگاهی برای موشکها و هواپیماهای جنگنده عمل می‌کند. بر این اساس، در فصل پنجم «ویلیام انیل» (William D. Oneil) ضمن بررسی این تحولات نشان می‌دهد که نیروی دریایی با استفاده از امکانات خود به صورت نوین، ظرفیت مورد نیاز برای مأموریت‌های جدید را یافته است. البته نباید فراموش کرد که به طور طبیعی نیروی دریایی باید در مورد تغییر ساختارهای خود محتاط و محافظه کار باشد؛ زیرا ساخت تجهیزات و سکوهایی اصلی آن مانند ناوهای هواپیمابر حدود ۱۰ تا ۱۵ سال طول می‌کشد و باید حدود ۳۵ سال مورد استفاده قرار گیرد. محور اصلی برنامه تغییر ساختار نیروی دریایی بر نبردهای «شبکه محور» قرار گرفته که در آن فن‌آوریهای اطلاعاتی نیروها را به صورت دیجیتالی به یکدیگر متصل می‌سازد. به این ترتیب، بیشترین نیاز نیروی دریایی تغییرات مربوط به فن‌آوری اطلاعاتی است تا به کمک آن بتواند کشتیهای پراکنده را به هم متصل ساخته و توانایی شبکه متصل سازنده آنها را افزایش دهد، این امر دقت بیشتر در هدف‌گیری موشکها را نیز فراهم می‌سازد. از نظر انیل، نیروی دریایی در برنامه‌های آینده خود راه درستی در پیش گرفته است. وی تأکید می‌کند که هیچ دشمن بالقوه‌ای توان سرمایه‌گذاری و ایجاد ناوگانی به عظمت ناوگان شوروی سابق در طول جنگ سرد را ندارد. خطرات ناشی از مینها، موشکها و قایقهای کوچک تندرو نیز قابل توجه نیستند؛ زیرا قابلیت و توانایی نیروی دریایی در برخورد با آنها بسیار زیاد است. به این ترتیب، احتیاج به تغییر ساختار جدی و فوری در نیروی دریایی وجود ندارد. بالاخره، مانند سایر نیروهای ارتش بعد از حادثه یازدهم سپتامبر، نیروی دریایی مأموریت‌های جدیدی نیز پیدا کرده که از مهمترین آنها حمایت از گارد ساحلی در تلاشهای برای مقابله با حملات تروریستی است.

۶. تحولات نیروی هوایی

در فصل ششم «دیوید اوشمنک» (David A. Oehmank) به بررسی برنامه‌های نیروی هوایی جهت تغییر ساختار و انجام مأموریت‌های نوین آن می‌پردازد. وی ابتدا به پیشرفتهای قابل توجه نیروی هوایی در دو دهه گذشته اشاره می‌کند. پیشرفتهای قابل توجه در انجام انواع عملیات هوایی، کنترل و حفاظت از فضا، شناسایی اهداف بالقوه در همه شرایط آب‌وهوایی و حمله به اهداف متحرک و ثابت با دقت بالا از جمله این پیشرفتها هستند. برای درک بهتر این پیشرفتها باید توجه داشت در حالی که در جنگ ویتنام برای تخریب یک هدف ثابت کوچک به طور متوسط ۱۷۰ بمب استفاده می‌شد، امروزه تنها از یک بمب استفاده می‌شود، این در حالی است که یک هواپیمای «رادار گریز» (B.2 (Stealthy)، می‌تواند ۱۶ عدد از این بمبها را حمل کند. به این ترتیب، نیروی هوایی بسیاری از دستاوردهای فن‌آوریهای مدرن را در هواپیماهای خود به کار گرفته، بنابراین، در برنامه‌های تغییر ساختار بعدی از سایر بخشهای نیروهای مسلح جلوتر است و تنها نیازمند اجرای برخی برنامه‌های اصلاحی است. از نظر اوشمنک، پرسش اساسی در مورد نیروی هوایی این است: آیا هم‌زمان با پدیدار شدن تهدیدهای جدید و محدودیتهای موجود در منابع مالی، ایالات متحده می‌تواند میزان تسلط کنونی خود در نبردهای هوایی را حفظ کند؟ پاسخ به این پرسش بستگی به نحوه برخورد نیروی هوایی با چالشهای پیش رو دارد. مواردی چون افزایش توان سلاحهای ضد هوایی، نحوه تخریب اهداف کوچک و متحرک جلوگیری از انجام تجاوزهای زمینی از طریق هوا، اصلاح نظام فرماندهی و کنترل و میزان تمرکز بر عملیاتهای تخریب مبنایی که در آنها نحوه تخریب ارتباطات بین عناصر سیاسی و اقتصادی دشمن با کمترین تخریبهای حاشیه‌ای مورد نظر است، از جمله چالشها و مسایل مهم رو در روی نیروی هوایی است. اوشمنک توجه به سه نکته مهم در برخورد با این چالشها را ضروری می‌داند، نخست اینکه به رغم موفقیت‌های نیروی هوایی در عملیاتهای کوزوو و افغانستان، کاهش شدید نسبت استفاده از نیروی جنگنده زمینی در برابر استفاده از نیروی هوایی که اکنون به حدود ۹ بر ۱ رسیده، درست نیست؛ زیرا در این روند امکان نابودی همه پایگاههای مخفی دشمن و نیروهایی که موشکهای ضد هوایی قابل

حمل بر روی شانه دارند، وجود ندارد؛ دوم اینکه، نیروی هوایی محتاج ادامه طرحهای جدید در مورد هواپیماهای رادار گریز است؛ زیرا وجود سلاحهای بدون سرنشین نظیر موشکهای کروز نمی تواند پاسخگوی همه مأموریتها باشد. در واقع، هنوز در بسیاری از موارد هواپیماها باید آن قدر به اهداف نزدیک شوند که آنها را به دقت مشاهده کنند. بنابراین، در کوتاه مدت نمی توان از هواپیماهای دارای خلبان صرف نظر کرد، هر چند در دراز مدت هواپیماهای بدون خلبان و موشکها قادر خواهند بود بسیاری از مأموریتهای کنونی را انجام دهند؛ سوم، به رغم مزیت‌های بالقوه استفاده از سلاحهای هجومی مستقر در فضا، هزینه های آنها بسیار زیاد است و در برابر سلاحهای ضد ماهواره آسیب پذیر هستند. در مجموع، اوشمنک نتیجه می گیرد که استفاده از روشهای اصلاحی در نیروی هوایی بهتر از روشهایی است که به دنبال تغییر ساختار کلی نیروها هستند.

۷. همگرایی برنامه های تغییر ساختار

همچنان که اشاره شد، بخش سوم کتاب به ارزیابی و هماهنگی برنامه های تغییر ساختار، یکپارچه نمودن تلاشها میان نیروهای مختلف و اینکه چگونه می توان متحدان آمریکا را نیز در این برنامه ها همراه ساخت، اختصاص یافته است. از این رو، «پاول دیویس» (Paul Davis) در فصل هفتم به ارایه اصولی می پردازد که با آنها می توان برنامه های مختلف تغییر ساختار را به یکدیگر نزدیک ساخت. از نظر وی، در آغاز باید میان برنامه های تغییر ساختار در کوتاه و میان مدت و برنامه های مربوط به تغییرات در درازمدت تمایز قایل شد. معمولاً تغییرات کوتاه و میان مدت را می توان با برنامه های مشخص و روشن، جداول زمان بندی شده، بررسی واکنشهای احتمالی و غیره ارایه داد. اما تغییرات درازمدت (تقریباً مربوط به سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۵) محتاج استفاده از «آزمایشهای اکتشافی»، تحقیق و توسعه گسترده و مطالعات مفصل است و با این حال هیچ گونه قطعیتی در آنها دیده نمی شود. دیویس برای طراحی برنامه های تغییر ساختار در درازمدت با استفاده از تاریخ جنگ جهانی دوم، تحولات امور تجاری در این دوره و سایر تجربیات خود، ۱۰ اصل انتزاعی پیشنهاد

می‌کند. به عنوان نمونه، محصولات توسعه فن آوری را به طور کامل به کار ببر. برای استفاده از فن آوری اطلاعاتی راهبرد صحیح انتخاب کن، - حمایت سیاسی و اقتصادی را به دست بیاور و - پیش بینی راهبردی ضروری است. البته این اصول بسیار کلی بوده و به حوزه های مختلف و اموری چون فن آوری، امور راهبردی و هنر نظامی مربوط هستند. با این حال، دیویس تلاش می‌کند با ارایه مثالهای متعدد نحوه استفاده از این اصول را در برنامه های تغییر ساختار درازمدت نشان دهد. از نظر وی، استفاده از فن آوریهای اکتشافی جدید، پیش بینی ماهیت جنگهای آینده، نحوه جلب حمایت سیاسی و اقتصادی جهت تغییر ساختار و آمادگی برای انجام عملیاتهای خاص به جای انجام وظایف نامحدود از مواردی است که باید مورد توجه وزارت دفاع قرار بگیرد، در حالی که هم اکنون هیچ بخش خاصی برای این امور و بررسی دقیق ویژگیها و شکل جنگهای آینده در نظر گرفته نشده است. یکی از پیشنهادها دیویس راه اندازی آزمایشگاههای «بهره برداری سریع» (Rapid-exploration) است که در آنها اپراتورها، تکنولوژیست ها و تحلیلگران، مفاهیم و برنامه های عملیاتی جدید را جهت انجام مأموریتهای محوله بررسی و مدل سازی می‌کنند.

۸. تغییر ساختار اشتراکی (Transforming Jointly)

به نظر می‌رسد برای دستیابی به اهداف نهایی تغییر ساختار ارتش در عصر اطلاعات این طرح باید در همه نیروها به صورت مشترک و نه جدا از هم اجرا شود. در واقع، ستاد مشترک فرماندهی باید مسئولیت یکپارچگی تواناییهای شاخه های مختلف نیروهای مسلح را به عهده بگیرد. در همین زمینه، داگلاس مک گرگور (Douglas Macgregor)، در فصل هشتم رویکردی متهورانه پیشنهاد می‌کند که در برخی طرحهای دفاعی دیگر نیز مورد تأیید قرار گرفته است. مک گرگور بیان می‌کند که ایالات متحده باید مدل جنگ جهانی دوم را که در آن واحدها استقلال نسبی داشته، مأموریتها منطقه ای بوده و فرماندهی هر منطقه در دست فرمانده کل همان منطقه بوده، کنار بگذارد. او خواهان نیروهای به هم پیوسته ای است که آماده ورود به میدان هستند و در آنها واحدهایی از نیروهای مختلف زمینی، دریایی و هوایی برای همکاری با یکدیگر تعلیم دیده اند.

فن‌آوریهای نوین و تجربیات دهه ۱۹۹۰، راهی برای تغییر پارادایم و بازسازی کامل ساختار ارتش ایالات متحده فراهم ساختند که براساس آن می‌توان همگرایی بسیاری میان نیروهای زمینی، دریایی و هوایی فراهم ساخت و آنها را در یک نظام مشترک برای جنگهای شبکه محور آماده ساخت. برای برخورد با محیط راهبردی جدید، باید پارادایم عملیاتی جدیدی ایجاد شود که در آن قدرت هوایی، فضایی، موشکی و اطلاعاتی در کنار یکدیگر قرار گرفته و پاسخگوی تمام نیازها باشند. دولت بوش بارها آمادگی خود را برای این گونه تغییرات زیربنایی و عمده اعلام کرده و دونالد رامسفلد از سال ۲۰۰۱، گروههایی را برای مطالعه این موضوع تشکیل داده است. این نیروها باید فرماندهی و کنترل، اطلاعات نظامی و نظامهای پشتیبانی مشترکی داشته باشند. سلسله مراتب نظامی باید کاهش یافته و مجموعه‌ای از نیروهای زمینی، دریایی و هوایی در مبنای گردشی فراهم شوند. از جمله سودمندیهای این امر، کاهش بوروکراسی، پرسنل و هزینه‌های غیر مؤثری است که برای کارهای موازی انجام می‌شود. علاوه بر این، برای برخورد با تهدیدهای پیچیده‌ای که ایالات متحده و متحدانش را تهدید می‌کند، مقابله یک نیرو کافی نیست. امروزه امکان دستیابی بازیگران دولتی و غیردولتی به سلاحهای کشتار جمعی، فن‌آوری مدرن دفاع هوایی، اطلاعات الکترونیک و تصاویر ماهواره‌ای افزایش یافته، بنابراین، برنامه‌های عملیاتی مشترک مورد نیاز است تا نیروهایی از همه بخشهای ارتش بتوانند برای مقابله با این گونه موارد در یک طرح مشابه شرکت کنند. در مجموع، یک فرماندهی و کنترل مشترک باید جایگزین فرماندهان متعدد هر بخش از نیروها بشود.

۹. هماهنگی با ناتو (Coordinating with NATO)

تغییر ساختار ارتش ایالات متحده مواردی به وجود می‌آورد که بر متحدان این کشور نیز تأثیر می‌گذارد، این موضوعی است که چارلز بری (Charles Barry) در فصل نهم به بررسی آن می‌پردازد. از نظری، اگر ایالات متحده قصد نداشته باشد که به ابرقدرتی منزوی تبدیل شود، احتمالاً در بیشتر جنگهای آینده به عنوان بخشی از ائتلاف بین‌المللی اقدام می‌کند که به طور

عمده متکی بر متحدانش در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) می باشد. البته جنگهای اخیر در خلیج فارس، کوزوو و افغانستان نشان داد که شکاف مهمی بین تواناییهای آمریکا و متحدانش به وجود آمده است. بررسیها نشان می دهد که این شکاف در دهه ۱۹۹۰ و به دنبال انقلاب ایالات متحده در امور نظامی به وجود آمده است. در این دهه ایالات متحده بسیاری از دستاوردهای انقلاب اطلاعات را در نیروهای نظامی خود مورد استفاده قرار داد، اما متحدان این کشور به دلایل مختلف از این کار باز ماندند. یکی از این دلایل، محدودیت بودجه دفاعی اروپا است که در مجموع فقط حدود نیمی از بودجه ایالات متحده است. در این مورد به نظر می رسد که به دنبال پایان جنگ سرد و تحولات مهم در نظام بین المللی، سران کشورهای اروپایی نتوانسته اند توجهی برای افزایش بودجه نظامی خود بیابند؛ زیرا دیگر دشمن مشترک و مهمی در برابر آنها دیده نمی شد. علاوه بر این، نباید فراموش کرد که کشورهای اروپایی برای مدتی طولانی و تقریباً از جنگ جهانی دوم تاکنون، به قدرت نظامی و رهبری سیاسی ایالات متحده متکی بوده اند و هنوز آمادگی بر عهده گرفتن نقش مهمتری برای خود در عرصه نظامی جهان ندارند. چارلز بری تلاش می کند تا نشان دهد که می توان فاصله موجود میان توانایی نظامی ایالات متحده و متحدانش را بدون ورشکسته ساختن خزانه های اروپایی و با اجرای برنامه هایی هماهنگ بر طرف ساخت. از نظر وی، مهمترین عامل مساعد در این زمینه سابقه همکاری طولانی و مشترک نیروهای نظامی ایالات متحده با همتایان خود در سازمان ناتو است. برگزاری مانورهای مشترک و چندجانبه، تبادل طیف گسترده ای از اطلاعات نظامی و در مجموع هماهنگی نیروهای نظامی اروپا و آمریکا از هنگام جنگ جهانی دوم تاکنون عامل بسیار مهمی است. اعضای ناتو در نیم قرن گذشته بیش از ۳۰۰ توافق نامه درباره استاندارد سازی تواناییهای مختلف نظامی خود امضا نموده اند. علاوه بر این، ارزیابی موقعیت نظامی کنونی اروپا نشان می دهد که آنها نیز در سالهای اخیر بسیاری از واحدهای قدیمی نیروهای زمینی و دریای خود را مدرن ساخته اند. با این حال، مشکل اصلی در مورد نیروی هوایی، فرماندهی و کنترل، ایمنی ارتباطات و پشتیبانی نیروها است. البته مشکل نیروی هوایی هم تا حدودی با اصلاح تجهیزات جنگنده های مشترک اروپایی قابل حل است. یک مشکل دیگر آن است که اروپا بیشتر

توان خود را روی تجهیز نیروی واکنش سریع اروپایی متمرکز ساخته است، در حالی که این نیرو در وهله اول برای عملیات حفظ صلح در نظر گرفته شده، نه جنگهای بسیار شدید. در مجموع، به نظر می‌رسد که در حال حاضر در اروپا طرحهای منسجمی برای تغییر ساختار نیروها جهت انجام مأموریت‌های عمده به همراه ایالات متحده وجود ندارد، در حالی که بدون چنین برنامه‌هایی فاصله این دو بیشتر خواهد شد. لازم به ذکر است که بری در این فصل با ارایه جداول و نمودارهای متعدد؛ بودجه، قابلیت‌های نظامی، میزان، تعداد و انواع سلاحها و هواپیماهای جنگنده اعضای ناتو و ایالات متحده را با یکدیگر مقایسه نموده است.

۱۰. تقویت امنیت میهن (Strengthening Homeland Security)

در بخش چهارم کتاب ابعاد وسیع‌تر تغییر ساختار نظامی بررسی می‌شود. حمله یازدهم سپتامبر احساس آسیب‌پذیری آمریکا، به ویژه تصور عدم هرگونه حمله به سرزمین اصلی و مرزهای ایالات متحده را از بین برده و حفاظت از میهن را به اولویت اول ملت تبدیل کرده است. در حالی که پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی احساس آسیب‌ناپذیری ایالات متحده افزایش یافته، روسیه دیگر دشمن محسوب نمی‌شد و آمریکا تنها ابرقدرت جهان بود. پس از رویداد یازدهم سپتامبر این تصورات تغییر کرده و از هر نوع اقدامی جهت بالابردن امنیت مرزها و سرزمین ایالات متحده به شدت و سرعت استقبال می‌شود. البته تشدید مسایل امنیتی تعارضاتی جدی با ماهیت جامعه آمریکا دارد که اتکاء آن به تجارت، بازرگانی بین‌المللی، آزادی‌های مدنی و غیره بسیار زیاد است. برای روشن شدن بهتر موضوع باید توجه داشت که هر روز حدود ۱٫۳ میلیون نفر و ۳۴۰ هزار کامیون از مرزهای ایالات متحده عبور می‌کنند که تا پیش از حادثه یازدهم سپتامبر تنها یک تا دو درصد این محموله‌ها مورد بازدید مأموران گمرک قرار می‌گرفت. به هر حال، برای تقویت امنیت کشور «میشله فلورنی» (Michle Flournoy) در فصل دهم یک راهبرد سه شاخه برای مدیریت خطرات جدید ناشی از تروریسم ارایه می‌دهد که شامل پیشگیری، حفاظت و پاسخگویی است.

نخست، پیشگیری (Prevention) که شامل توقف هر نوع تهدید علیه ایالات متحده و

ترجیحاً دور کردن آن از سواحل و مرزهای آمریکا است. پیشگیری باید به صورت متهورانه و مؤثری انجام شود به طوری که حتی اقدامات تهاجمی را نیز در بر گیرد. ایالات متحده باید آماده باشد که به همراه متحدان خود و یا حتی بدون آنها با حملات پیشگیرانه تهدیدات موجود علیه مرزها و حاکمیت خود، حتی در مکانهایی بسیار دورتر از سواحل آمریکا را از بین ببرد. نابودی شبکه های تروریستی، جلوگیری از تکثیر سلاحهای کشتار جمعی و موشکهای دوربرد و سد کردن تلاشهای هکرها برای حمله به شبکه های رایانه ای آمریکا از اولویتهای مهم در این زمینه است. البته کلید موفقیت در تلاشهای پیشگیرانه توجه به تحولات خارج از کشور و جمع آوری اطلاعات بیشتر و بهتر است. فلورنی با اذعان به دشواری جمع آوری اطلاعات و نفوذ به گروههای تروریستی کوچک در بیش از ۶۰ کشور جهان، نشان می دهد که این امر می تواند با تمرکز روی جمع آوری اطلاعات از اهداف مشخص، بهتر صورت گیرد. همچنین افزایش همکاریهای بین سازمانی و بین المللی در جمع آوری اطلاعات، باعث تجمیع و ترکیب سریع تر اطلاعات موجود و جلوگیری از حملات گروههای تروریستی می شود.

دوم، حفاظت (Protection) یعنی توانایی ایالات متحده در حفاظت از نهادهای حیاتی خود در برابر انواع حملات تروریستی نظیر حملات شیمیایی، زیست محیطی (Bioterrorism) و حتی اتمی به شهرهای آمریکا که می تواند به وسیله هواپیما، موشک، کامیون و یا هر وسیله دیگری انجام شود. فلورنی، راهبردی برای محافظت پیشنهاد می کند که شامل دفاع موشکی تعقیب و جستجوی گسترده در صورت لزوم و اقدامات امنیتی روزانه می شود. این تلاشها محتاج هماهنگی بهتر میان نیروهای متعدد محلی، ایالتی و فدرال است که در حال حاضر مسئولیت حفاظت از امنیت را بر عهده دارند.

سوم، پاسخگویی (Responce) که هدف اصلی آن مدیریت مؤثر بحران، کاهش پیامدها و بازسازی سریع نهادهای آسیب دیده است. فلورنی راهبرد مناسب برای اقدام در این زمینه را شامل آموزش و تجهیز «نخستین نیروهای برخوردکننده» نظیر آتش نشانان محلی، افسران پلیس و گروههای پزشکی اورژانس و ارایه پشتیبانی از آنها به وسیله دولت جهت تهیه و ارسال نیروهای ضروری دیگر می داند. از نظر وی، باید اولویت ویژه ای برای حملات تروریستی

شیمیایی و زیست محیطی قایل شد؛ زیرا یک حمله شیمیایی مؤثر می‌تواند صدها یا هزاران مجروح در پی داشته باشد و یک حمله زیست محیطی می‌تواند جان میلیون‌ها انسان را به خطر اندازد. در مجموع، باید دفتر و فرماندهی خاصی تأسیس شود که بخشی از گارد ملی را برای انجام مأموریت‌های ضروری در این زمینه‌ها آماده سازد. البته بسیاری از این موارد در حال حاضر مورد توجه خاص دولت بوش قرار گرفته است.

۱۱. تغییر معادله راهبردی (Changing the Strategic Equation)

در سال‌های اخیر تحولات عمده‌ای در مؤلفه‌های امنیت بین‌المللی به وجود آمده است. پیدایش فن‌آوری‌های نوین، تحولات گسترده ژئواستراتژیک، تغییر در روابط روسیه-آمریکا، ظهور چین به عنوان یک قدرت بزرگ و پیامدهای مربوط به حادثه ۱۱ سپتامبر گوشه‌ای از این تحولات هستند. این تغییرات ضرورت تغییر در نیروهای راهبردی ایالات متحده را ضروری ساخته است. بنابراین، دولت بوش پارادایم جدیدی برای ساختار نیروهای راهبردی ایالات متحده جهت رویارویی با محیط امنیتی قرن ۲۱ اعلام کرده است. در فصل یازدهم «پیتر ویلسون» (Peter Wilson) و «ریچارد ساکولسکی» (Richard Sokolsky) به بررسی معادله جدید نیروهای راهبردی ایالات متحده پرداخته‌اند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در عصر جدید دیگر مواردی چون تنش‌زدایی و «موازنه وحشت اتمی» (Nuclear balance of terror) پاسخگوی نیازهای امنیتی نخواهد بود. بنابراین، باید با افزایش نیروهای هجومی غیراتمی وابستگی ایالات متحده را به سلاح‌های هجومی اتمی کاهش داد. به این ترتیب، انتقال و تغییر ساختار به جهانی که در آن موازنه با تملک سلاح‌های مخرب اتمی ایجاد نمی‌شود، بلکه ترکیبی از سلاح‌های هجومی و دفاعی مفید خواهد بود، مهمترین چالش در تعادل راهبردی است.

ایالات متحده و دولت بوش در زمینه تغییر نیروهای راهبردی تاکنون سه اقدام مهم انجام داده است. نخست، تصمیم به عقب‌نشینی از پیمان عدم گسترش موشک‌های بالستیک (ABM)؛ در واقع، دیگر محدودیت‌های این پیمان در زمینه عدم تولید موشک‌های بالستیک جدید

رعایت نمی‌شود و دولت بوش با اختصاص بودجه تحقیق و توسعه دست به تولید طیف کاملی از موشک‌های بالستیک و کروز دفاعی زده که پاسخگوی تهدیدهای بالقوه از زمین، دریا، هوا و فضا هستند. دوم، کنار گذاردن سیاست رهگیری موشکها از پایگاههای زمینی در سیستم دفاع موشکی که در دولتهای قبلی دنبال می‌شد. در حال حاضر، برای جایگزینی سیستم قبلی، تهیه برنامه‌ای چند لایه آغاز شده است. در طرح جدید، استفاده از نسل جدید «سنسورهای مستقر در فضا» (Space-based Sensors) پیش بینی شده که می‌توانند چندین کار از جمله هدایت موشکها در هر وضعیتی را بر عهده داشته باشند و استفاده از وسایلی چون لیزر هوایی را ممکن سازند. البته این اقدامات ممکن است به منزله عبور از «خط قرمز» تلقی شده و باعث واکنش روسیه و دیگر کشورها شود. سومین اقدام ایالات متحده توافق با روسیه در مورد کاهش تعداد موشکهای اتمی مستقر از ۶ هزار به ۱۷۰۰ تا ۲۲۰۰ عدد است که این امر اقدام مناسبی است، اما نباید فراموش کرد که گاستن از تعداد موشکهای مستقر به منزله رفع خطر نیست؛ زیرا این موشکها نابود نشده و در صورت لزوم می‌شود آنها را به سرعت مستقر کرد. سرانجام آخرین موضوعی که نویسندگان مذکور در این فصل مورد بررسی قرار داده‌اند، تأثیر تغییر سیاستهای ایالات متحده در زمینه نیروهای راهبردی بر سایر کشورها است. بی‌تردید، این اقدامات می‌تواند تأثیر عمده‌ای در سیاستهای دفاعی سایر کشورها و تصمیم آنها در به دست آوردن سلاحهای اتمی داشته باشد. در این فصل سیاستهای دفاعی روسیه، چین، کشورهای اروپایی، ژاپن و برخی قدرتهای منطقه‌ای جهان سوم در این مورد به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

۱۲. کنترل فضا (Controlling Space)

پیشرفت فن‌آوریهای نوین در دهه‌های اخیر باعث شد که «نیروهای فضایی» (Space Forces) سهم عمده‌ای در تسریع تغییر ساختار نظامی ایالات متحده داشته باشند. در حالی که استفاده از این نیروها که عمدتاً شامل انواع ماهواره‌های نظامی و غیرنظامی و موارد در دست تهیه‌ای چون رادارهای فضایی می‌شود، بیش از این تنها در امور راهبردی، آرایه

اطلاعات پیش از وقوع جنگ، بهبود هدف‌گیری در زنجیره عملیات و جاسوسی از دشمن بود، اما پیشرفت‌های مداوم در این زمینه باعث افزایش کارایی آنها در زمینه‌های مختلف نظامی و غیرنظامی شده است. امروزه امور دریایی، هوایی، هواشناسی، ارتباطات راه دور و غیره بدون این وسایل ممکن نیست. در این میان، تسلط بی‌چون و چرای ایالات متحده در امور اطلاعاتی صحنه نبرد نیز به خاطر در اختیار داشتن سیستم‌های فضایی به ویژه ماهواره‌های جاسوسی ممکن شده است. در فصل دوازدهم «استفن راندولف» (Stephen Randolph) نشان می‌دهد که به خاطر کمبود منابع مالی و رقابت از سوی وسایل ارزان‌تری مانند وسایل نقلیه هوایی بدون سرنشین که می‌توان از آنها به جای ماهواره‌های مدار پایین استفاده کرد، احتمالاً نیروهای فضایی آمریکا در چند سال آینده شاهد افزایش قابل توجه مأموریت‌های خود نخواهد بود.

راندولف سه دلیل ارایه می‌دهد که براساس آن تسلط تقریباً مطلق آمریکا در زمینه قابلیت‌های نظامی فضایی که پس از فروپاشی شوروی به وجود آمده، ممکن است به پایان برسد. نخست آنکه، توانایی‌های ماهواره‌های مورد استفاده در بخش تجاری که می‌تواند کاربردهای نظامی داشته باشد، در دسترس همه ملت‌ها قرار گرفته؛ به عنوان نمونه، امروزه عکس‌های بسیار واضح، نقشه‌های دقیق و اطلاعات ماهواره‌های با قیمت ارزان به بسیاری از کشورها فروخته می‌شود. دوم آنکه، گسترش فن‌آوری‌های جدید، دسترسی به فضا را آسان می‌کند. به علاوه، افزایش ماهواره‌های کوچک این فرصت را به کشورها می‌دهد که از مزایای مختلف آن استفاده کنند. در واقع، کاهش هزینه‌ها باعث شده که بسیاری از کشورها در سال‌های اخیر صاحب ماهواره‌های مستقل شوند. سوم آنکه، به طور طبیعی در جهان فن‌آوری نظامی، هر عملی، عکس‌العملی به وجود می‌آورد. بنابراین، قابلیت‌های نیروهای فضایی آمریکا باعث شده که دیگر کشورها نیز در این زمینه فعال شوند و تلاش نمایند تا از نقاط ضعف احتمالی ایالات متحده در این زمینه بهره‌برداری کنند. از سال ۲۰۰۰ کمیسیون امور فضایی در ایالات متحده دست به مطالعه این روندها زده و همواره توصیه‌هایی برای تغییرات سازماندهی شده داده تا شاید بتواند جلوی این آسیب‌پذیری‌ها را بگیرد.

راندولف با اشاره به چالش‌های نیروهای فضایی در آینده، تأکید می‌کند که کنترل فضا و

مسدود نمودن تواناییهای فضایی دشمنان ضروری است. از نظر وی، قوانین مربوط به رژیم بین‌المللی حاکم در زمینه استفاده از سلاحها در فضا بسیار سهل‌انگارانه می‌باشد؛ زیرا در گذشته به خاطر هزینه‌های سنگین، کسی تصور استفاده از آنها را نداشته است. از نظر او، توسعه سلاحهای متعارفی که به دقت از فضا کنترل شوند، مهمترین مأموریت آینده برای نیروهای فضایی است. البته هزینه‌های این سلاحها هنوز مهمترین عاملی است که چنین کاری را ناممکن ساخته و البته برای چنین کاری محتاج پیشرفتهای چشمگیری در فن‌آوریهای مربوط هستیم. در مجموع، به رغم محدودیت منابع مالی و عدم استقبال بخش تجاری در توسعه فن‌آوریهای این بخش، برای ایالات متحده اهمیت بسیاری دارد که در زمینه تحقیق و توسعه فضایی سرمایه‌گذاری کرده و با آموزش نیروها در این زمینه از صنایع موجود حمایت کند.

۱۳. حفاظت از فضای مجازی (Protecting Cyberspace)

امروزه نظامهای اطلاعاتی (Information Systems) از عناصر ضروری تغییر ساختار نظامی و پیشرفت هر جامعه هستند و توجه به آنها برای برنامه‌های آینده بسیار ضروری است. در عرصه نظامی حضور متنوع و گسترده این نظامها در شبکه پیچیده اداره ارتش یعنی فرماندهی، کنترل، ارتباطات و رایانه‌ها موسوم به C-4 روز افزون است. در عرصه غیرنظامی هم شاهدیم که شبکه‌های اطلاعاتی عرصه‌های مختلف از وظایف مهم دولت گرفته تا امور مالی، پزشکی، حمل و نقل و دیگر موارد بخش غیردولتی را به طور روزافزون در بر گرفته‌اند. مسئله مهم اینجا است که با این وابستگی روز افزون به نظامهای اطلاعاتی، ما خود را در معرض طیف جدیدی از خطرات روزافزون ناشی از «جنگ اطلاعاتی» قرار می‌دهیم. خطراتی که تا پیش از این وجود نداشته و نظامهای دفاعی مناسب برای آن تهیه نشده است. ژاک گنسلر (Jacques Gansler) در فصل سیزدهم تلاش می‌کند تا مخاطرات «فضای مجازی» را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. از نظر وی، در حال حاضر شبکه‌های رایانه‌ای تمام نهادهای حیاتی کشور از لوله‌های گاز طبیعی گرفته تا نظامهای حمل و نقل را کنترل می‌کنند. صنایع

مختلف وابستگی روز افزونی به رایانه پیدا کرده‌اند. با افزایش استفاده دولتهای محلی و فدرال از اینترنت و تنوع و پیچیدگی این نوع استفاده، پدیده دولت الکترونیک (E-government) در حال ظهور است. به این ترتیب، ما در حال انتقال به سرزمینی بدون مرز یعنی «فضای مجازی» هستیم. در این محیط جدید دولت، ارتش، صنایع و شهروندان ایالات متحده با خطرات جدید روبه‌رو هستند. بخشی از این خطرات ناشی از ماهیت اینترنت است. این شبکه به طور ذاتی، باز طراحی شده و بر این پیش فرض استوار شده که استفاده کنندگان شناخته شده و قابل اعتماد هستند. در حالی که تجربه چند سال اخیر نشان داده که امروزه اینترنت بستر مناسبی برای هدف قرار دادن اهداف بسیار مهم و ارزشمندی است. امروزه مهاجمان با انگیزه‌های متفاوت از سرقت و جاسوسی گرفته تا تروریسم، به شبکه‌های رایانه‌ای روی آورده‌اند. این نوع حملات برخلاف حملات فیزیکی بسیار آسان است و به امکانات زیادی نیاز ندارد. مهاجم مورد نظر می‌تواند از هر نقطه‌ای وارد شبکه شده و شبکه‌های هر کشوری را مورد حمله قرار دهد. در بسیاری از این موارد حتی شناسایی مهاجمان کار ساده‌ای نیست و نیازمند همکاری‌های بین‌المللی است.

در سالهای اخیر همواره سایتها و بخشهای مربوط به امور دفاعی و نظامی یکی از مهمترین اهداف موجود در شبکه‌های رایانه‌ای بوده است. یکی از مسئولان وزارت دفاع ایالات متحده می‌گوید: «ما اکنون در حال جنگ مجازی (Cyber war) هستیم.» تخمین زده شده که در سال ۲۰۰۱ حدود ۴۰۰ هزار مورد تلاش برای حمله و نفوذ به حوزه امور دفاعی ایالات متحده صورت گرفته است. البته به علت هوشیاری وزارت دفاع تقریباً تمام این موارد ناکام مانده است. وزارت دفاع ایالات متحده از سال ۱۹۹۷ هر ساله تمرینها و مانورهای گسترده رایانه‌ای انجام داده که در آنها به طور مجازی سایتها و تجهیزات مربوط به نهادهای زیربنایی و حیاتی کشور توسط متخصصان رایانه‌ای مورد هجوم قرار می‌گیرند. این تمرینها بسیاری از نقاط ضعف موجود در این بخشها را آشکار کرده است. با این وجود، با توجه به گسترش روزافزون شبکه‌های اطلاعاتی در بخش دولتی و غیردولتی و ابداع فن‌آوریهای نوین در این زمینه، همواره امکان وقوع حمله‌های موفقیت‌آمیز وجود دارد. بنابراین، نه تنها دولتهای

محلی و فدرال، بلکه شرکتها و مسئولان بخش تجاری هم باید بخشی از مسئولیت حفاظت از شبکه‌ها در برابر جنگ اطلاعاتی را بر عهده بگیرند. از نظر گنسلر، همان طور که برای پیش‌گیری، حفاظت و پاسخگویی به حمله‌های فیزیکی، تمرینها، مانورها و اقدامات گسترده‌ای صورت گرفته، از این پس هم دولت و هم بخش غیردولتی باید خود را برای هر نوع حمله به شبکه‌های رایانه‌ای از جمله «سایبر تروریسم» (Cyber terrorism) آماده سازند. هدف اصلی این تلاشها باید ایجاد زیربنای اینترنتی باشد که در برابر انواع حملات تا حد زیادی خودکار، سازگار و مقاوم باشد. نباید فراموش کرد که در حال حاضر حدود ۲۰ کشور مشغول تکمیل آموزه‌های جنگ اطلاعاتی خود هستند. علاوه بر این، بسیاری از گروه‌های تروریستی مشغول تهیه برنامه‌هایی جهت آماده‌سازی این نوع سلاحهای «آشوب جمعی» هستند. بنابراین، باید قبل از وقوع هرگونه فاجعه‌ای جلوی این تهدیدات بالقوه گرفته شود.

۱۴. حفظ پیشگامی در پیشرفتهای فنی

یکی از محورهای اساسی برای موفقیت تغییر ساختار نظامی و حفظ پیشگامی ایالات متحده در پیشرفتهای فنی و نظامی، اختصاص بودجه تحقیق و توسعه (R&D) به اندازه کافی است. در فصل چهاردهم، «مارک مونترال» (Mark Montroll) با بررسی ترکیب پیچیده بودجه تحقیق و توسعه در امور دفاعی نشان می‌دهد که تلاشهای انجام گرفته برای افزایش این بودجه و استفاده از آن با مشکلات زیادی روبه‌رو است. از گذشته‌های دور بخشهای مختلف ارتش ایالات متحده، توجه مناسبی به تحقیقات علمی و فنی داشته‌اند. نیروی زمینی، دریایی و هوایی هر کدام آزمایشگاههای مربوط به خود را در اختیار داشته و معمولاً از دانشگاهها برای هدایت تحقیقات خود استفاده می‌کنند. در ایالات متحده حدود چهار هزار سازمان دولتی تحقیقات علمی را هدایت می‌کنند که بیش از ۷۰۰ مورد آن در اختیار وزارت دفاع است. همچنین امکانات حدود دو هزار دانشگاه نیز برای امور تحقیقاتی و علمی به کار گرفته می‌شود. در سال ۱۹۴۷، وزارت دفاع سه میلیارد دلار برای بودجه تحقیق و توسعه اختصاص داده بود، اما این امر در سال ۲۰۰۱ به حدود ۴۸ میلیارد دلار در سال رسیده است. همه این

موارد باعث شده بود که ایالات متحده در تمام این دوران از نظر پیشرفتهای فنی در امور نظامی، مقام نخست را داشته باشد. با این وجود، همان طور که در فصلهای پیش نیز اشاره شد به دنبال پایان جنگ سرد، در دهه ۱۹۹۰، در سراسر دنیا نوعی خوش بینی نسبت به کاهش جنگها و درگیریهای بزرگ در جهان به وجود آمد که یکی از نتایج آن کاهش بودجه های نظامی بود. این امر، مشکلات زیادی برای شرکتهای فعال در بخش صنایع دفاعی ایالات متحده ایجاد کرد. در این دوره برخی از شرکتهای بزرگ مجبور شدند به طور کلی فعالیت در امور دفاعی را کنار گذارده، به تولید محصولات غیرنظامی روی بیاورند. برخی نیز فعالیتهای خود در بخش نظامی را کاهش داده، بر فعالیتهای بخش غیرنظامی خود افزودند. در این دوره بودجه بخش تحقیق و توسعه در امور نظامی به شدت کاهش یافت. در واقع، صنایع و شرکتهای مهم غیردولتی سرمایه گذاری خاصی در این مورد نکردند. از جمله نتایج این امر کاهش جذب محققان، مهندسان و دانشمندان به آزمایشگاههایی بود که به تحقیق و بررسی تولیدات نظامی می پرداختند. بررسیها نشان می دهد که متوسط سن کارکنان این بخش در برخی موارد به حدود ۵۰ سال می رسد. علاوه بر این، وسایل، تجهیزات و امکانات مورد نیاز برای تحقیقات در این آزمایشگاهها نیز دچار فرسودگی شدند. به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر، موج جدیدی از توجه به بودجه و برنامه های دفاعی آغاز شد، به طوری که پیش بینی می شود تا سال ۲۰۰۷ بودجه دفاعی سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته و بودجه تحقیق و توسعه نیز به حدود ۶۰ میلیارد دلار برسد. با این وجود، جبران کم توجهی چند سال گذشته محتاج برنامه ریزی و تلاش مضاعف است. در حال حاضر، برنامه هایی برای جذب سریع فن آوریهای جدید در بخش نظامی به اجرا گذاشته شده است. به عنوان نمونه، با اجرای برنامه «آزمایش مشترک» تلاش شد نیروهای نظامی آخرین دستاوردهای فنی را قبل از به کارگیری کامل در ارتش مورد استفاده و آزمایش قرار دهند. این امر ضمن صرفه جویی در وقت، میزان مفید و کارآمد بودن آنها در امور نظامی را به محققان نشان می دهد. در مجموع، نیروهای ارتش برنامه های وسیعی را برای بازسازی وسایل و آزمایشگاههای تحقیقاتی شروع کرده اند. بی تردید برای حفظ پیشگامی ایالات متحده در امور فنی نظامی ادامه این روند ضروری است. در نهایت،

مونترال پیشنهاد می‌کند که پنتاگون از تجربه شرکت‌های بخش تجاری استفاده کند تا بتواند فن‌آوری‌های مورد نیاز خود را در کوتاه‌ترین زمان و از مناسب‌ترین محل تهیه کند.

۱۵. پشتیبانی متمرکز (Focused Logistics)

یکی دیگر از ملزومات انتخاب راهبردی نو برای تغییر ساختار ارتش توجه به روند تحول نظام پشتیبانی یا لجستیک نیروهای نظامی است. به همین سبب در فصل پانزدهم «پاول نیدهام» (Paul Needham) راه‌های ابتکاری مختلفی را که نیروهای سه‌گانه ارتش جهت کاهش ۵۰ درصدی زمان دستیابی نیروها به مواد مورد نیاز خود ارائه داده‌اند، بررسی می‌کند. این فصل در سه قسمت تنظیم شده، در قسمت نخست، نیدهام با مروری بر تعاریف مختلفی که از «لجستیک» ارائه شده، نشان می‌دهد که در تعاریف ارائه شده برای بخش‌های نظامی و غیرنظامی، تفاوت‌هایی دیده می‌شود. در بخش نظامی معمولاً لجستیک اموری چون حمل‌ونقل، نگهداری، ذخیره‌سازی، توزیع، بستری کردن و سایر موارد مربوط به پشتیبانی پرسنل نظامی را در بر دارد. اما در بخش تجاری، پشتیبانی بخشی از روند یا زنجیره حمایت از یک طرح است که براساس آن جریان کالاها، خدمات و اطلاعات مورد نیاز از مبدأ به مقصد به بهترین نحو جریان می‌یابد تا نیازهای مشتری پاسخ داده شود. از نظر نیدهام، نیروهای نظامی باید تلاش کنند تا ابتکارات بخش تجاری را بیاموزند و سفارش‌های نیروی نظامی را در کوتاه‌ترین زمان تحویل بدهند.

در قسمت دوم این فصل، نیدهام وظایف و کارکردهای مختلف سازمانهای گوناگونی را که وزارت دفاع ایالات متحده برای امور لجستیک و پشتیبانی نیروها طراحی کرده، مورد بررسی قرار می‌دهد. در حال حاضر نیروهای سه‌گانه دریایی، زمینی و هوایی هر کدام سازمانهای جداگانه‌ای پشتیبانی نیروهای خود دارند. در سالهای اخیر، تلاش‌های زیادی برای افزایش کارایی این سازمانها صورت گرفته است. به عنوان نمونه، نیروی دریایی با متصل ساختن کلیه پایگاهها و مراکز پشتیبانی خود با یک شبکه رایانه‌ای داخلی این امکان را فراهم ساخته که هر گونه تقاضایی در کوتاه‌ترین زمان، از نزدیک‌ترین پایگاه موجود پاسخ داده شود.

اقدام دیگر نیروهای نظامی در این زمینه گسترش برخی مراکز منطقه ای است که هزینه های حمل و نقل را در مواقع مورد نیاز به حداقل برسانند. سرانجام در بخش سوم این فصل، نیدهام به بررسی برخی آسیب پذیریهایی احتمالی در طراحی نظامهای پشتیبانی جدید می پردازد. از نظر او، الگوگیری نیروهای نظامی از ابتکارات بخش تجاری می تواند مخاطراتی نیز به همراه بیاورد. به عنوان نمونه، آیا در مواقع بحرانی و جنگی که ممکن است نظامهای ارتباطی و حمل و نقل دچار آسیب بشوند، پشتیبانی از نیروها در حد مطلوب ممکن خواهد بود. مثال دیگری در این زمینه تولیدات صنعتی حساس و مورد نیاز برای امور دفاعی است. از نظر وی، با افزایش روند داد و ستد جهانی، بسیاری از شرکتها و کارخانه های بزرگ مواد و قطعات مورد نیاز خود را از خارج از مرزهای ایالات متحده تأمین می کنند. در این صورت ممکن است در مواقع بحرانی وصول این مواد و قطعات ممکن نباشد. بنابراین، ضروری است که مقدار معینی از این مواد و قطعات حساس همواره در داخل ایالات متحده تولید شوند، حتی اگر این مسئله از نظر بازرگانی و اقتصادی مقرون به صرفه نباشد. در مجموع، باید این خطرات با امتیازاتی که روندهای بازرگانی در بر دارند، نوعی سازگاری پیدا کند. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی